

بی رنگ و بی نشان سفری به خانه خدا

خاطرات حج تمتع سال ۱۳۹۳

اسماعیل زارعی حاجی آبادی
عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور

سرسناسه	زارعی حاجی آبادی، اسماعیل، ۱۳۴۰-
عنوان و نام پدیدآور	بی رنگ و بی نشان، سفری به خانه خدا/ اسماعیل زارعی حاجی آبادی
مشخصات نشر	تهران: کوزه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۱۰۸ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۷۴-۷-۲
وضعیت فهرست نویسی	قیفا
موضوع	زارعی حاجی آبادی، اسماعیل، ۱۳۴۰-
موضوع	حج -- خاطرات
موضوع	زیارتگاه‌های اسلامی -- عربستان سعودی
موضوع	عربستان سعودی -- سیر و سیاحت
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ ی ۷۱۶۴ ز/ BP۱۸۸/۸
رده‌بندی دیویدی	۲۹۷/۳۵۷
شماره کتابشناسی ملی	۴۲۰۷۹۳۲



انتشارات کوزه

بی رنگ و بی نشان
سفری به خانه خدا

نویسنده: اسماعیل زارعی حاجی آبادی

گروه تولید: مؤسسه فرهنگی و هنری کوزه هنر و اندیشه | رهبران

طرح جلد: سینا زارعی

ناظر چاپ: آرین امیرعلایی

چاپ و صحافی: پردیس دانش

تیراژ: ۵۰۰ جلد

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۵

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۷۴-۷-۲

انتشارات کوزه: خیابان ولیعصر، بالاتر از خیابان شهید بهشتی، پلاک ۲۲۳۰.

برج سپهرساعی، طبقه سوم، واحد ۳۰۱

تلفن: ۸۸۴۸۰۴۸۳

حق چاپ و انتشار محفوظ و متعلق به انتشارات کوزه است.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان قرار دارد.

مقدمه

آهنگ سفر داری. قصد رفتن. رفتن از خانه خودت و همه علقه هایت. مقصدت حج است و مقصودت خدا. جریب باد می دارد که بر بندید محمل ها. همراه کاروانیان حج می شوی. هم افله. هم. هر که باشی، هر چه باشی، از هر قبیله و طایفه، از هر نژاد و زبان، سفاک یا سفاک. اکنون ذره ای هستی در بی انتها. کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بورر

تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

به سوی سرزمین معشوق می روی. شرط اول در این راه آن است که مجنون باشی. رهسپار می شوی. می روی تا همسایه دیوار به دیوار خدا شود. خدا در همین همسایگی است. باید به چشم بینی و به گوش بشنوی و به زبان امان بیاوری. ایمانی دوباره.

در حج همه چیز از تو و دوباره در تو آغاز می شود. خواننده شدی تا طرحی نو در اندازی، طرحی برای زندگی، طرحی از زندگی.

در هر طواف هفت وادی عشق را طی می کنی: طلب، حیرت، معرفت، عشق، فقر، فنا و استغنا. مگر نه اینکه خدا می فرماید: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی احبنی و من احبنی عشقنی و من عشقنی

عشقه و من عشقه قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته و فانادیته:
که هر کس مرا جست مرا می یابد و هر کس مرا یافت مرا می شناسد و هر کس
مرا شناخت دوستم می دارد و هر کس دوستدار من بود به من عشق می ورزد و
هر کس به من عشق ورزید من عاشقش می شوم و هر که من عاشقش بودم او
را می کشم و هر که من او را کشتم خونبهایش با من است و هر که خونبهایش
با من باشد من خونبهایش هستم.»

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که از پس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما
حجیر از نشانه است. نشانه هایی که در مسیرت قرار داده شده تا تو راه را
گم نکنی. این را باید یکی پس از دیگری به جا بیاوری. حج جسمانی انجام
مناسک مشخص است. تو اما به کوی دوست آمده ای به شوق دیده روی او.
کعبه خشت و گل مطابق اصل است باید به مطاف کعبه دل بروی.
خدا را می جویی و نمی یابی. کعبه خالی است. در جست و جوی معشوق
بی قراری.

دست از طلب ندارم تا کام دل برآید
یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید
در حیرتی. همه چیز در تو فرو می ریزد. در خدای شکستی، خرد می شوی،
نابود می شوی. پرسش ها از پس هم می آیند و پاسخ ها اباحت نمی کنند.
ایمانت نیست می شود. بنیان هایت در هم می شکنند، تردیدها پیش می آیند.
جدال قدیم و جدید در تو آغاز می شود.

توقیع شمس آمد شفق طغرای دولت عشق حق
فال وصال آرد سبق کان عشق زد این فالها

اکنون به وادی معرفت رسیده ای. خودت را یافته ای. در خود گم شده
بودی، حال خودت را یافته ای. شناخت تو معرفت خداست که «من عرف

نفسه فقد عرف ربه» خدا را که شناختی به او عشق می‌ورزی، خدا هم عاشقت می‌شود. در دلت جای می‌گیرد و خانه می‌کند؛ دلت خدای خانه می‌شود. انسانی می‌شوی و به انسان عشق می‌ورزی. از بودن با دیگران لذت می‌بری. به گپ و گفت می‌نشین. غریبه‌ها آشنایان تو می‌شوند و همسفرانت دوستان سال‌های پس از سفر.

در انظار، صبحگاهی یا غروبی، آتش در نیستان جانت شعله می‌کشد. فانی در حق می‌شوی. خود را در خلق و از خلق می‌یابی. احساس آرامش می‌کنی. خداست در خانه‌ای. همه شیطان‌های درونت را رمی کرده‌ای و به وصال رسیده‌ای. حقیقت یافته‌ای.

دامن دوست به دست آرزو دشمن بگسل

مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمان

با خدا پیمانی دوباره می‌بندی در «است بر بکم قالوا بلی».

بانگ انا الحق را به گوش جان می‌شنوی. اسم راز و هم محرم تویی.

آهنگ بازگشت می‌کنی به خانه‌ای که از آن توست. صاحب این خانه تویی، کونه بارت اما سنگین است. بار مسئولیت، خردش را بدوش می‌کشی. «انا عرضنا الامانه على السموات والارض والجبال فاین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان» (سوره احزاب، آیه ۷۲)

غلام رضا رحیمی